

## «تحلیل باستان‌شناختی استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی»

کمال‌الدین نیکنامی  
دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

یعقوب محمدی فر  
استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه همدان بوعلی سینا

محمد رحیم صراف  
دانشیار سازمان میراث فرهنگی

از مرداد ۹۳ تا ۱۱۰

### چکیده:

زاگرس مرکزی به عنوان پل ارتباطی و نقطه حایل بین دو بخش شرقی و غربی امپراطوری اشکانیان، تاکنون کمتر مورد توجه باستان‌شناسان و محققین قرار گرفته است. این محدوده جغرافیایی، دارای کوههای مرتفع و دشت‌های میان‌کوهی بزرگ و کوچک، مسطح و مرتفع و درهای کوچک و بزرگ است که با داشتن این ویژگی‌های منحصر طبیعی، محل مناسبی برای مردمان این دوران فراهم آورده بود، تا استقرارگاهها و آثار فراوانی را از خود بر جای بگذارند. مباحث مورد توجه در این مقاله براساس بررسی از محوطه‌های باستانی است. براین اساس، تعداد یازده شهرستان در چهار استان کرمانشاه، همدان، کردستان و ایلام مورد بررسی باستان‌شناسی قرار گرفتند. در مجموع، تعداد ۶۲۳ محوطه مورد بررسی شدند که از این میان تعداد ۳۴۰ محوطه مربوط به دوران اشکانی به طور جداگانه مورد تحلیل قرار گرفتند. در نتیجه مطالعات، مشخص گردید که علیرغم تقسیم‌بندیهای رایج صورت گرفته، تمام نقاط، دارای گونه‌شناسی یکسان نبوده و می‌بایستی در طبقه‌بندی سفالهای این دوران، تجدیدنظر به عمل آید. افزایش قابل بحث استقرارهای اشکانی از دیگر نکات قابل توجه در این دوران است.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی پارت (اشکانی)، بافت استقرار، زاگرس مرکزی،

تپه گودین، عصر آهن III و IV

## مقدمه:

امروزه در فرایند بررسی‌های باستان‌شناسی، اهداف گوناگونی طراحی می‌شوند. تا چند دهه اخیر، بررسی‌های باستان‌شناسی صرفاً یک مرحله مقدماتی جهت انتخاب محل‌های کاوش محسوب می‌گردید و به‌مثابه ابزاری در اختیار باستان‌شناسان بود تا بتوانند مناسب‌ترین محل را برای کاوش بلندمدت خود انتخاب نمایند (نیکنامی، صص ۶۰-۴۴). لیکن در طی چند دهه اخیر، بررسی باستان‌شناسی به یک روش و متد تحقیقاتی مستقل تبدیل شده است و با عملیاتی نمودن شیوه‌های علمی آن، عملاً بخش عمده‌ای از خلأ موجود در کاوش‌های باستان‌شناسی پرمی‌گردد. در بررسی‌های علمی، باستان‌شناس صرفاً به شناسایی محوطه راضی نمی‌شود، بلکه درک چگونگی توزیع فعالیت‌های انسانی و تفاوت میان مناطق مختلف، تعیین میزان ارتباط میان انسان و محیط و به تبع آن، منابع زیست‌محیطی و طبیعی از دیگر اهداف اولیه باستان‌شناس محسوب می‌گردد.

از جهت تکنیکی، طراحی بررسی‌های باستان‌شناختی معمولاً در دو شیوه زیر کاربرد پیدا می‌کنند؛ اولین شیوه از این بررسی‌ها که سابقه نسبتاً طولانی‌تری نیز دارند، بررسی‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای هستند. در این رویکرد، شناخت توزیع آثار فرهنگی در مناطق پس وسیعی صورت می‌گیرد و هدف از آن نیز شناسایی، ثبت و درک روابط گوناگون بین مکان‌های باستان‌شناختی از یک طرف و درک روابط آنها با محیط از طرف دیگر است. شیوه دوم، شیوه بررسی یک مکانی است که در آن، مطالعه متغیرهای باستان‌شناختی، مختص به مطالعه یک یا تعداد محدودی از مکان‌های باستان‌شناختی می‌گردد. در این روش، روند تغییرات نه به صورت منطقه‌ای که به صورت مکانی انجام می‌پذیرد. لازم به گفتن نیست که در اتخاذ رهیافتهای پژوهشی یک بررسی، ممکن است براساس نوع رویکرد تحقیقاتی، خصوصیات محیطی منطقه مورد مطالعه و سایر ملاحظات تکنیکی به صورت ژرفانگر و یا پهنانگر طراحی شوند. علاوه بر این، اتخاذ شیوه‌های مناسب پیمایشی، نمونه‌برداری‌های سیستماتیک و اتخاذ روشهای تحلیل‌های مکانی از دیگر ضرورت‌های انجام یک بررسی میدانی باستان‌شناختی است.

آنچه تاکنون در ادبیات باستان‌شناسی ایران با اقبال مواجه شده است، انجام بررسی‌های کلی و پهنانگر با در نظر گرفتن جمیع دوره‌های یک محدوده جغرافیایی و یا سیاسی است که عمدتاً این‌گونه بررسی‌ها به جهت کمبود شدید مطالعات با هدف شناسایی مناطق انجام

می‌شوند. در این مطالعات، باستان‌شناسان به معرفی مکانهای باستانی و ارائه گاهنگاری پیشنهادی، بررسی کم و کیف آثار و تعیین موقعیت آثار بر روی نقشه می‌پردازند. سپس براساس این داده‌ها به تحلیل الگوی استقرار، پراکندگی فضایی آثار، روابط استقرارها با یکدیگر و با محیط و منابع طبیعی، تاریخ تحول اسکان در منطقه و همچنین به تحلیل تغییرات جمعیتی در منطقه می‌پردازند. آنچه که ما در این تحقیق از توان و ویژگی‌های مطالعاتی بررسی‌های میدانی، سود جستیم مرتبط با مطالبی است که در بالا به آنها اشاره کردیم. ذکر این نکته نیز ضروری است که هدف دیگر انتخاب این رویکرد علاوه بر توان تحلیلی آن، تلاش برای سازماندهی اطلاعات و تعیین شیوه‌های پژوهش در مراحل آینده است که با تشکیل بانک اطلاعاتی از داده‌های در دسترس و تهیه نقشه‌های تحلیلی GIS، امکان‌پذیر شده است. این سازمان‌دهی اطلاعاتی در جهت‌گیریهای تحقیقاتی آتی و در مواجهه با پرسشهای کلان منطقه‌ای و حل آنها کاربرد دارند.

#### سوابق مطالعات باستان‌شناختی منطقه زاگرس مرکزی؛

ناحیه زاگرس مرکزی، منطقه‌ای است که از لحاظ تقسیمات سیاسی استان‌ها، بخشی از آن در استان همدان، بخش بزرگی از آن در قسمتهای مرکزی و غربی، در استان کرمانشاه، قسمتی از شمال آن در استان کردستان و بخش‌هایی از نواحی جنوبی آن نیز در استان‌های لرستان و ایلام قرار می‌گیرد. واژه زاگرس مرکزی توسط باستان‌شناسان حوزه مطالعاتی دوره پیش از تاریخ ایران و از سوی محققین کانادایی و امریکایی به کار گرفته شده است (شاخ، ۳۴۲). گروهی این منطقه را در نقشه‌های جغرافیایی در محدوده‌ای وسیع‌تر از استان‌های کرمانشاه، کردستان، همدان، ایلام و لرستان می‌دانند لیکن کایلر یانگ آن را به مرکزیت کرمانشاه و دره‌های میان‌کوهی اطراف آن به سایر جوانب می‌داند (Young, The Iranian migration ..., 16).

#### رویکردهای پژوهش:

شناخت اشکانیان به عنوان یکی از مهمترین سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام، تا اوایل قرن اخیر کمتر مورد توجه واقع بودند. از ابتدای قرن بیستم مطالعات شرق‌شناسان و باستان‌شناسان در این حیطه آغاز گردید و به تدریج، تعدادی از تپه‌ها، شهرها و محوطه‌های مربوط به این دوران در گستره‌ای وسیع از آسیای میانه در شرق تا سوریه در غرب مورد

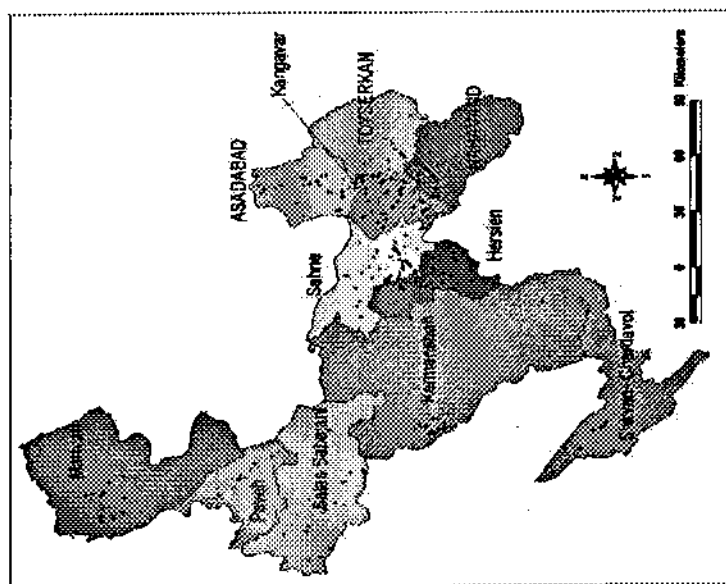
بررسی و کاوش قرار گرفت. علیرغم انجام برخی مطالعات باستان‌شناسی در حیطه امپراطوری اشکانی، سؤالات بسیاری در خصوص وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، هنری و سایر جنبه‌های این دوران، همچنان بدون پاسخ باقی مانده و حتی به بسیاری از این سؤالات هنوز پرداخته نشده است. در این میان، محدوده زاگرس مرکزی به عنوان پل ارتباطی و نقطه حایل مابین دویخش شرقی و غربی امپراطوری اشکانی تاکنون کمتر مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفته است. این محدوده جغرافیایی طی دورانه‌های مختلف، نقطه توجه حکومت‌های گوناگون بوده و به عنوان یک راه ارتباطی در دوران هخامنشی به عنوان راه شاهی، در دوران اشکانی و ساسانی تحت عنوان جاده ابریشم و در دوران مختلف اسلامی نیز مورد توجه بوده است. محدوده زاگرس مرکزی دارای کوه‌های مرتفع و دشت‌های میان‌کوهی بزرگ و کوچک، محل مناسبی برای مردمان این دوران فراهم آورده بود تا آثار فراوانی را از خود برجای بگذارند. نکته‌ای که امروزه در هر بررسی باستان‌شناسی، توجه هر باستان‌شناسی را به خود جلب می‌نماید، حجم فراوانی از داده‌ها و خصوصاً داده‌های سفالی است که به دوره اشکانی نسبت داده می‌شوند؛ داده‌هایی که تحلیل آنها به جهت عدم شناخت دقیق از مسایل گاهنگاری منطقه، مشکل و اغلب غیرممکن می‌نماید. از نکات بسیار با اهمیت باستان‌شناسی اشکانی، نداشتن پاسخی دقیق در خصوص ارتباط داده‌های سفالین بین دوران هخامنشی و اشکانی است که همچنان به صورت یک معضل جدی در پژوهش‌های باستان‌شناسی مربوط به این دوران در سراسر ایران و خصوصاً زاگرس مرکزی، نمایان بوده و پرداختن بدان، نیازمند انجام مطالعات بیشتر در منطقه است.

از سوی دیگر، پرداختن به شیوه‌های اقتصادی و معیشتی اشکانیان در محدوده مورد نظر براساس بررسی‌های باستان‌شناسی و یافتن رابطه الگوهای استقرار با منابع طبیعی و معدنی از دیگر اهداف این برنامه پژوهشی درازمدت در منطقه مورد مطالعه است. به طور کلی این پژوهش در جستجوی یافتن پاسخی منطقی و دقیق در خصوص اوضاع زاگرس مرکزی در دوره اشکانی است تا از این رهگذر بتوان به اهدافی چون شناخت دقیق الگوهای استقرار، شناسایی مکانهای مرکزی، شناسایی مسیرهای ارتباطی، شناسایی منابع طبیعی، تعیین وضعیت موجود و ارتباط آنها با محوطه‌های باستانی، تعیین وضعیت استقرارها (کوچرو و یکجانشین)، تبیین کرونولوژی منطقه در دوران تاریخی، تبیین وضعیت اقتصادی منطقه، میزان سرمایه‌گذاری در جاده‌ها و بناهای عام‌المنفعه، بررسی میزان

امنیّت منطقه، بررسی تأثیر اقلیم بر فرهنگ محلی و بررسی گونه‌شناسی سفالها، پی برد.

### روشها و داده‌های مطالعاتی:

داده‌های مورد نیاز این مطالعه از طریق انجام یک بررسی میدانی در سطح منطقه مورد مطالعه حاصل آمده است. در این بررسی در زاگرس مرکزی، تعداد یازده شهرستان از استانهای کرمانشاه، همدان، کردستان و ایلام، شامل کنگاور، صحنه، هرسین، کرمانشاه، اسدآباد، تویسرکان، ملایر، مریوان و شیروان چرداول، انتخاب و با اتخاذ شیوه مکان‌نگاری و با روش پهنانگر با هدف شناسایی الگوهای استقراری شناخت وضعیت دوران اشکانی، در این محدوده جغرافیایی صورت گرفت (نقشه ۱). در این بررسی‌ها در مجموع، تعداد ۶۲۳ محل، شناسایی گردید که از این میزان، تعداد ۳۴۰ تپه و محوطه از دوران اشکانی، توصیف و اطلاعات لازم از هریک از این محوطه‌ها جهت تشکیل بانک اطلاعاتی و تحلیل نهایی جمع‌آوری گردیدند. وسعت کل محدوده مورد بررسی، قریب به یازده هزار کیلومتر مربع بود که در دشت‌های میان کوهی زاگرس و کوهستانهای مشرف بر آنها به انجام رسید.



نقشه شماره ۱: نقشه منطقه مورد مطالعه و توزیع سایت‌های اشکانی به تفکیک هر منطقه

## تحلیل داده‌ها براساس سؤالات پژوهش:

پس از انجام عملیات بررسی و شناسایی و تشکیل بانک اطلاعاتی داده‌ها و سنجش تجربی آنها، برای یافتن پاسخ سؤالات، داده‌ها مورد نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفتند که در اینجا به منظور جلوگیری از تطویل بحث، لازم است تا ضمن طرح سؤالات اولیه پژوهش، نتایج به دست آمده را به نقد بگذاریم. اولین سؤال این پژوهش، ارتباط دوران اشکانی در زاگرس مرکزی با دوران هخامنشی و آهن III بود. همچنانکه می‌دانیم یکی از مشکلات جدی در عرصه پژوهش‌های این دوران، شناخت محدود باستان‌شناسان از دوران هخامنشی - خصوصاً از سفال‌های این دوران - در زاگرس و دیگر نقاط کشور است. به عنوان مثال علیرغم کاوشهای گسترده شوش، شناخت ما از دوره هخامنشی شوش بسیار محدود است. کمبود تحقیقات و پژوهش‌ها تنها دلیل این محدودیت نبوده بلکه به طور مثال در کاوش‌های گیرشمن در شوش، قریب به ده هزار مترمربع در بخش شمالی تپه موسوم به شهر شاهی کاوش گردید، در حالیکه در لایه‌های مربوط به دوره هخامنشی آثار معماری بومی مشخص نشد (پرو، ۲۱۲). در شهر صنعتگران و روستای هخامنشی شوش نیز وضعیت بهتر از این نبود (بورشالا، ۲۲۲). دوره هخامنشی شوش ظاهراً با یک نقص و کمبود جدی در خصوص معماری بومی، مواجه است که می‌توان برای آن تنها از طریق تصور یک روش و طریق زندگی مطابق با اقتصادی وابسته به زندگی شبنانی که تحرک و نقل و انتقال جمعیت را به میزان معین به همراه خود می‌کشاند است، توضیحی قابل شد (پرو، ۲۱۲). این روند، مختص شوش نبوده بلکه یک جریان منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بوده است. در مدارک به دست آمده از دشت شوشان، منطقه دیاله، دهلران و نواحی پیرامون اروک، میزان پائین رشد جمعیت در دوران هخامنشی دیده می‌شود (ونکه، ۵۱۵).

به نظر می‌رسد که دوره هخامنشی، تراکم جمعیتی روستایی کمتری داشته و محصولات کشاورزی آن از آنچه پیشتر گمان می‌رفت، محدودتر بوده است. طبق نظر آدامز و ونکه، کمی شگفت‌انگیز است که در دوره‌ای که شوش فرضاً پایتخت امپراطوری بزرگی بوده است شهرها و روستاهای هخامنشی بسیار کمی در دشت شوشان وجود داشته باشند (همان، ۵۰۵). دومروشیجی در خصوص روند کاهش جمعیت در این منطقه اشاره می‌کند که در شمال غرب خوزستان، روند کلی در هزاره نخست کاهش جمعیت است و این وضعیت در دوره هخامنشی به پایین‌ترین حد خود می‌رسد، در حالیکه این کاهش جمعیت

در دوره‌های سلوکی و اشکانی بر عکس می‌شود و افزایش بی‌سابقه‌ای در شمار محوطه‌ها رخ می‌دهد (Young and Levine و نیز لوین، ۴۸۷).

در بررسی‌های اخیر مشخص گردید که در ناحیه شمال خوزستان و در منطقه چغازنبیل نیز این کاهش دیده می‌شود. چنانکه بخش اعظم سفال‌های این محل از دوران ایلام میانی (حدود ۲۶ درصد) و در دورانهای ایلام نو و هخامنشی به شدت کاهش می‌یابند و سپس در دوران اشکانی مجدداً حجم آن بیشتر شده به نحوی که درصد آن در دوران اشکانی و ساسانی به ۳۳/۳ درصد می‌رسد (مفیدی، ۱۸).

در بررسی‌های صورت گرفته در غرب ایران، دوره هخامنشی بسیار مبهم و نامشخص است. همچنانکه می‌دانیم در این ناحیه، تپه‌های گودین، نوشیجان، باباجان و جامه شوران حفاری شده‌اند. دوره دوم گودین تپه مربوط به دوره آهن III است. در حفاری گودین تپه، آثار پس از گودین II به دست نیامده است (Young, The chronology of the late ...). لیکن در بررسی‌های دشت کنگاور آثار این دوره مشخص شده است. در دوره آهن IV که واژه مختص پیشنهادی برای غرب ایران است، تداوم نسبتاً کمی در استقرارهای این دوره وجود داشته است. با توجه به اینکه تنها ۳۴ درصد از محوطه‌های آهن IV استقرارهای دوباره محوطه‌های آهن III هستند، ممکن است به این معنی باشد که در این زمان شاید در دوره قبل از دوران هخامنشی، تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شگرفی رخ داده باشد و این، سؤالی است که در انتظار مطالعات و اطلاعات بیشتر است.

دوره اشکانی در غرب ایران با ظهور سفال نوع جلینکی قابل تشخیص است. از لحاظ تراکم، بیشترین تراکم استقراری در دشت کنگاور است (Young, The Kangavar Survey ... and Young, Kangavar Valley Survey 192). البته بررسی‌های اخیر در دشت چمچمال، نشان داده است که این تراکم در صحنه نیز قابل مشاهده است (محمدی‌فر). در بررسی ملایر نیز تعداد زیادی محوطه از دوران آهن III دیده شده، لیکن تحویل آهن III به آهن IV در آن شناسایی نشده است (لوین، ۴۷۹).

تاریخگذاری جامه شوران از نظر لوین در محدوده زمانی آهن IV قرار می‌گیرد. لوین در اینجا برجسته‌ترین ویژگی سفال دوره آهن IV را معرفی سنت فراگیر سفال منقوش می‌داند (لوین، ۴۷۶). او معتقد است در فاز جدید آهن III سفال منقوش وجود داشته است که براساس این اطلاعات، استروناخ برای منطقه میان همدان، ملایر و کنگاور اصطلاح

مثلاً مادی را پیشنهاد کرده است. با این توضیحات مشخص می‌شود که وضعیت فرهنگی، جمعیتی، اقتصادی و سیاسی این دوره در محدوده وسیعی از غرب و جنوب غربی ایران و حتی آذربایجان (فیض‌خواه)، در ابتدا ورود به دوران هخامنشی؛ یعنی، پایان آهن III تا شروع دوران اشکانی در یک افق تاریک قرار دارد و شمار محوطه‌هایی که معرف این مرحله باشند بسیار محدود است و ابهامات فراوانی در خصوص این دوران وجود دارد.

به نظر می‌رسد تنها راهکار عملی جهت پاسخگویی به این گونه مسایل و تداوم گاهنگاری از دوران هخامنشی به دوره اشکانی در غرب ایران، مطالعه همه‌جانبه مکانهایی است که در بردارنده تداوم فوق هستند. خوشبختانه در بررسی‌های این تحقیق و در منطقه زاگرس مرکزی، تعداد ۱۶ محل، شناسایی گردید که دارای استقرارهای دوره آهن III احتمالاً هخامنشی و اشکانی - هستند.

از دیگر سؤالات مطرح شده، بحث در خصوص سفال‌های جلینکی است که آیا این سفالها صرفاً از دوران اشکانی هستند و یا محدوده زمانی گسترده‌تری را دربرمی‌گیرند. در تاریخگذاری سفالهای جلینکی که سفال نوع دارچینی نیز نامیده می‌شوند، محققینی چون هرینک (ص ۱۱۵)، یانگ (Survey in Western Iran 1961, 232) و استروناخ مطالب گسترده‌ای را مطرح کرده و به اتفاق، کاربرد سفال جلینکی را از دوران میانی اشکانی دانسته‌اند (نیز نک: Young, Archaeological Research ..., آنان تاریخ انتساب سفالها را به نیمه اول سده دوم قبل از میلاد می‌دانند. در خصوص پایان رواج این سفال، تاریخ سده سوم میلادی پیشنهاد شده است. این سفال از غرب ایران، از قصرشیرین، آغاز و تا مراغه در شمال غرب و حوزه فلات مرکزی گسترش داشته است. با توجه به فرم و شکل سفالهای جلینکی که از تنوع خاصی برخوردارند، این احتمال مطرح شده است که این‌گونه سفالها مربوط به محدوده زمانی گسترده‌تری هستند؛ از طرفی با تحلیل ریخت‌شناسی سفالهای جلینکی، گونه‌ای از این سفالها با بدنه زاویه‌دار (قایقی شکل) دیده می‌شوند که این فرم از سفال از دوره آشور جدید، آهن III و هخامنشی نیز ملاحظه می‌شود (Stronach, Excavation at Tepe ..., 19) از سوی دیگر، گونه‌هایی از سفال ظریف در مناطق شمال غرب ایران خصوصاً در قلاچچی و زیویه دیده می‌شوند که از نظر ریخت و سبک با سفالهای جلینکی غرب ایران مشابهت دارند (ملازاده). در بررسی سایت‌هایی که دارای سفال جلینکی هستند یادآوری این نکته، خالی از فایده نیست که در بررسی دهها محوطه



در غرب ایران به محوطه‌هایی برمی‌خوریم که صرفاً دارای یک لایه استقرار بوده و این لایه فقط دارای سفالهای جلینکی است و عملاً امکان هرگونه اظهار نظری را در خصوص گاهنگاری این سفالها با مشکل مواجه می‌کند. ازسوی دیگر در بررسی دشت‌های میان‌کوهی مشاهده گردید که تعداد زیادی از استقرارهای ساسانی در امتداد استقرارهای اشکانی قرار دارند، بنابراین، امکان تقویت این نظریه که ساسانیان در به کارگیری سفالهای جلینکی در امتداد اشکانیان و تداوم بخش سنت‌های آنان بوده‌اند، دور از ذهن نمی‌نماید.

موضوع مهم دیگر در اینجا تأثیر سبکهای محلی و منطقه‌ای در ساختار فرهنگ دوران اشکانی است. همچنانکه در مباحث مربوط به پیش از تاریخ ایران بحث تقسیم مناطق مطرح می‌گردند، این تقسیم‌بندی تا دوران اشکانی نیز مد نظر محققین است و به نوعی حاکی از تأثیر شدید عامل جغرافیائی بر کلیت استقرارهای دوران مختلف باستان‌شناختی است. این پدیده در دوران اشکانی نیز به جهت وضعیت خاص جغرافیای سیاسی آن، قابل ملاحظه است. در خصوص این دوران، ذکر این نکته ضروری است که در این منطقه، مسیر جاده اصلی شرق به غرب شاهنشاهی اشکانی واقع است. با تحلیل داده‌های سفالی، نوعی نظم و هماهنگی در این داده‌ها ملاحظه می‌شود، در حالیکه در کوهستانهای دورافتاده خصوصاً در نواحی غربی زاگرس مرکزی، سفالهایی با ویژگیهای خاص محلی ظاهر می‌شوند. در این منطقه در کنار گونه‌های خاص سفالهای محلی، صرفاً تقلید از سبکهای رایج این دوران دیده می‌شود. خمیره سفالهای مناطق کوهستانی دورافتاده غرب زاگرس به شدت، خشن بوده و از سفالهای جلینکی و منقوش در دل کوهستانها اثری دیده نمی‌شود. در ثلاث باباجانی، پاره و مریوان که به شدت، متأثر از فرهنگ تدفین گورخمره‌ای هستند، به جز تعداد معدودی سفال تدفینی در کنار گورستانهای گورخمره‌ای این دوران، آثار دیگری ملاحظه نمی‌شود. در بررسی دقیق یافته‌های مریوان، نوعی ارتباط منطقی با یافته‌های گورستانهای گورخمره‌ای گرمی مغان به چشم می‌خورد (محمدی‌فر و صراف).

در ارتباط با رویکرد دیگر این پژوهش و در خصوص تأثیر سبکهای محلی و منطقه‌ای بهتر است ابتدا نگاهی به محدوده برون منطقه‌ای غرب زاگرس، یعنی بین‌النهرین بیاندازیم تا در قالب این مطالعه، میزان تأثیر و تأثر جریانات برون منطقه‌ای بین‌النهرین در دوران اشکانی و تأثیر و تأثرات این منطقه با زاگرس مرکزی نیز روشن شود. بررسی‌های آدامز در منطقه دیاله که به موازات زاگرس مرکزی در خاک کشور عراق قرار دارد، اطلاعات

ارزشمندی در خصوص دورانهای مختلف منطقه دیاله کشف شده است. در بررسی آدامز، محدوده پانصد ساله سلوکی و اشکانی با هم در نظر گرفته شده‌اند و هیچگونه تمیزی بین این دو دوره لحاظ نشده است. این محقق، دلیل خود را عدم شناخت کامل داده‌ها و فقدان یک معیار مناسب برای تمیز مجموعه‌های سفالی سلوکی و پارتی می‌داند (Adams, 61). این محقق بنابر مدارک تاریخی، اذعان می‌دارد که سلوکیها اقدامات وسیعی را جهت ساخت شهرها در بین‌النهرین شروع نمودند و اشاره شده است که سلوکوس اول، ۷۵ شهر را در این منطقه بنیان نهاده و این در حالی است که ساخت شهرهای متعدّد را در سرزمین وسیع ایران به ارشک، مؤسس سلسله اشکانیان، نسبت می‌دهند. بنا بر نظر آدامز، با انتقال اجباری اکثر جمعیت بابل به پایتخت جدید، یعنی سلوکیه در کنار رود دجله، جمعیت منطقه دیاله تحت تأثیر یکی از مراکز بزرگ آن زمان قرار گرفت. همچنین ایجاد شهر مداین که در ابتدا به عنوان اردوگاهی برای سربازان اشکانی بود و بعداً به عنوان انبار تجاری و سپس به عنوان پایتخت زمستانی اشکانیان، بار این تأثیرات را بیشتر کرد؛ علاوه بر این، شهرهای دیگری چون آرمیا در منطقه دیاله و شهر کاراتیل و اسکاچه از دیگر شهرهای قابل توجه منطقه در این دوران هستند. آدامز در بررسی‌های خود در منطقه دیاله به این نتیجه رسید که در منطقه دیاله، روابط بازرگانی، گسترش یافته است و جاده سلوکیه به اکباتان از این منطقه عبور می‌کرده است که عبور این جاده، منجر به برپایی شبکه‌ای از ایستگاه‌ها از سلوکیه به سمت آرمیا و سپس اکباتان شده که به نظر وی بخشی از توسعه مناطق مسکونی به سبب مجاورتش با شریان مرکزی بازار و مرکز حکومت بوده است. از دیگر نتایج قابل بحث در بررسی منطقه دیاله، اثبات وجود شرایط نسبتاً پایدار و آرامش نسبی در منطقه وسیعی از غرب کوه‌های زاگرس بوده است، چرا که اغلب جنگهای پارتیان در امتداد فرات و یا در ارمنستان اتفاق می‌افتاد و این منطقه، مصون از ویرانیها بوده است. نتایج بررسی‌های آدامز، حاکی از گسترش و توسعه استقرارها در دوران سلوکی و اشکانی است، به نحوی که جمعیت منطقه در این دوران به سه برابر افزایش یافت و اندازه متوسط مناطق مسکونی از ۳/۵ هکتار دوران ایزین و لارسا به ۸/۸ هکتار در دوران سلوکی و اشکانی رسید. لذا در نتایج بررسی‌های آدامز، سه توسعه اصلی در این دوران، مطرح می‌شوند که عبارتند از: شهرنشینی گسترده، رشد جمعیت و گسترش و بهبود سیستم آبیاری در منطقه (همان، ۶۸). در جدیدترین بررسی‌های صورت گرفته در مناطق شمال بین‌النهرین و در منطقه خابور

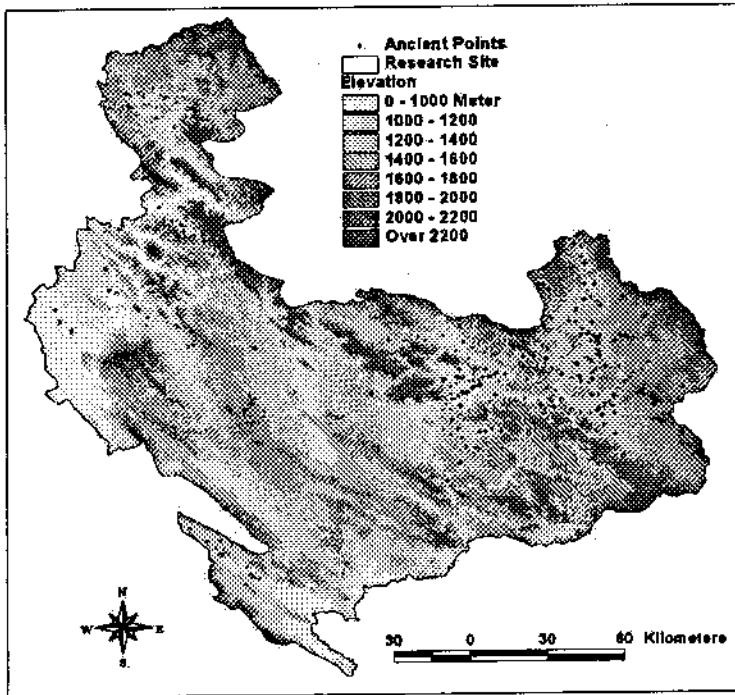
(منطقه‌ای در میان سوریه، عراق و ترکیه) که توسط برتیل لیونت به انجام رسید، نتایج ارزشمندی درخصوص دوران هلنی و اشکانی این منطقه به دست آمد (نک: Dorna Metzger, 363). شهرهای نصیبین و اسائین در این محل، واقع هستند. قبل از تصرف منطقه به وسیله پارتیان در این محل، یک پادگان نظامی قرار داشته است که در قرن اول قبل از میلاد به تصرف آنان درمی‌آید. از نکات قابل توجه در مورد داده‌های سفالی در این محل از دوران هلنی، تولیدات محلی و منطقه‌ای سفال است. در این محل، تعدادی سفال از نوع بشقاب ماهی با لبه‌های به داخل برگشته دیده می‌شود البته در نصیبین، قطعات سفال وارداتی از قرن دوم قبل از میلاد دیده می‌شود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، تداوم فرهنگ هلنی - حتی با پایان یافتن دامنه نفوذ سلوکیان - در این منطقه است. پس از این دوره، منطقه خابور با استقرارهای پارتی - رومی مواجه می‌گردد. این منطقه، زمانی در تصرف پارتها و زمانی دیگر در حوزه نفوذ رومیها قرار داشت. قطعات سفال به دست آمده در این محل، بسیار متنوع‌تر از دوره هلنی است. سفالهای معمولی و آشپزخانه‌ای و سفال با لعاب شیشه انواع دیگر سفالهای این محل را تشکیل می‌دهند. لعاب بر روی ظروف با اشکال هلنی دیده می‌شود و این احتمال مطرح می‌گردد که بلافاصله پس از دوره هلنی قرار می‌گیرند و تاریخ آنها از قرن اول قبل از میلاد تا قرن اول میلادی است. این نوع سفالها از ۳۲ محوطه از مجموع ۶۴ محوطه بررسی شده به دست آمدند. کشف قطعات سفال مربوط به دوره پارتی - رومی در بررسی ناحیه خابور نتایجی را در بردارد. حضور سفال پرداخت شده با لعاب گلی رقیق - در طول دوره انتقال هلنیسم به حاکمیت پارتها - حاکی از تداوم سنت‌های هلنی در منطقه‌ای است که حاکمیت سیاسی آن تغییر یافته است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد سفال با لعاب شیشه‌ای، حاکی از نفوذ سبک پارتی - بین‌النهرینی در این منطقه باشد (همان، ۳۶۵).

همچنانکه می‌دانیم اولین تقسیم‌بندی بررسی سفالهای بین‌النهرین در دوران اشکانی براساس تقسیم‌بندی صورت گرفته توسط دبواز (Debevoise) از حفاری سلوکیه و براساس حفاریات دورا اوروپوس توسط تول، کوکس و دایسون صورت گرفته است. لایه‌های اولیه سلوکیه مربوط به حوالی سال ۳۰۰ قبل از میلاد می‌باشد. لایه‌های مکشوفه در دورا اوروپوس نیز اغلب به دوران امپراطوری روم (۲۵۶ - ۱۶۶ میلادی) باز می‌گردند. در دورا اوروپوس در حفاری یک آرامگاه، تعداد زیادی سفال لعابدار اشکانی به دست آمد

(Debevoise, 1). فرم‌های اصلی سفال‌ها در این منطقه به وسیله هیأت امریکایی منتشر شدند و این گروه، بیشتر از نوع سفالهای لعابدار سبز - آبی هستند. در خصوص دورا اوروپوس اشاره می‌شود که سایت‌های این ناحیه در ۹۵ درصد موارد، دارای سفالهای مشترک هستند و از مجموعه سفالهای یافت شده فقط ۵ درصد از نوع سفالهای لعابدار و خوش‌پخت هستند (برای توضیح بیشتر نک: هرینگ). بررسی سفالهای آشور که یکی از گسترده‌ترین کاوشهای باستان‌شناسی شمال بین‌النهرین را به خود دیده است، جالب توجه است. آشور در غرب رود دجله و در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شهر جدید موصل قرار دارد. کاوشهای آشور از ۱۸۴۷م. توسط هنری لایارد آغاز گردید (Layard, 59). هلفریخت (Hilprecht, 109) در جمله کوتاهی در مورد آشور می‌گوید: «آشکار است که این محل به عنوان یک مکان خطرناک برای غارتگران پارتی بوده است». پس از این دو آشور مجدداً از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۴م. توسط آندره مورد حفاری واقع شد (Hauser, 57). از جمله مهم‌ترین داده‌های سفالی در آشور چند قطعه سفال لعابدار سیاه برآق دوران هلنی است. همچنین چند آمفوری خوش‌پخت دسته‌دار حاکی از استقراری تا قرن اول میلادی است. با شروع کاوشهای جدید هیأت آلمانی در آشور در سال ۱۹۸۸م. به سرپرستی دیتمن، مرحله جدیدی از کاوشهای باستان‌شناسی در این منطقه آغاز گردید. یکی از کارهای عمده این هیأت باستان‌شناسی، شناخت تسلسل لایه‌نگاری در این شهر بود که در لایه‌های اشکانی، ظروف یک دسته‌ای و دو دسته‌ای که معروف به آمفوزاهای پارتی هستند به دست آمد. علاوه بر این، تعداد زیادی خمیره ذخیره آذوقه نیز به دست آمد. از تحلیل داده‌های باستان‌شناسی مناطق مختلف بین‌النهرین چنین برمی‌آید که دامنه نفوذ فرهنگ هلنی و سپس رومی به آن منطقه، محدود شده است و این گسترش فرهنگی به مناطق شرقی‌تر، کمتر نفوذ یافته است. بنابراین اگر در کاوشها و بررسی‌ها شاهد برخی قطعات سفالهای این دوران هستیم این قطعات بیشتر جنبه تجاری و وارداتی دارند تا اینکه تأثیرات گسترده فرهنگ هلنی را به نمایش بگذارند.

با مرور مدارک فوق می‌توان بر دلایل استقلال سبکهای هنری دوره اشکانی در زاگرس مرکزی اشاره نمود چه اینکه بین‌النهرین به عنوان خط تماس، تأثیرات محدودی را از دنیای هلنیسم و رومی دریافت نموده است. اصرار بر این گونه تأثیرها در زاگرس مرکزی هنوز با شواهد زیادی پشتیبانی نمی‌شود.

برای مطالعه پراکنش استقرارهای اشکانی و رابطه آن با ساختار اجتماعی دوران اشکانی است. الگوی استقرار را می‌توان به پراکندگی فعالیت‌های انسانی در بستر چشم‌انداز زمین و ارتباط بین این فعالیت‌ها و مناظر طبیعی و محیط اجتماعی تعریف نمود (Schreiber, 639). این تعریف، بیانگر همه آثار گذشته انسانی است. در این میان، سه عامل، تعیین کننده نوع سیستم استقرار هستند و بر مبنای آنها سه مدل شکل می‌گیرد. این عوامل عبارتند از: تبادل کالا، حمل و نقل و فعالیت اداری (مفیدی، ۲۲)؛ تبیین این مدلها در یک بررسی می‌تواند ساختار جوامع را در دوره‌های مختلف مشخص نماید. آنچه در این میان، زاگرس مرکزی را در خور اهمیت و توجه قرار داده است برخورداری از ویژگی‌های اول و دوم به صورت شاخص است. این منطقه از دوران پیش از تاریخ و پس از آن در دوران هخامنشی و بعد از آن، محور عبور قابل توجهی بوده است که با داشتن این دو ویژگی، یعنی تبادل کالا و حمل‌ونقل، بنابر متون تاریخی بر جای مانده، نقش مهم ارتباطی زاگرس مرکزی مابین شرق و غرب، آن را به عنوان تنها مسیر با اهمیت مورد توجه قرارداد و دره‌های فراخ و بعضاً دشت‌های این منطقه به عنوان عاملی اساسی جهت عبور کاروانهای تجاری و بعضاً لشکریان جنگی مورد استفاده بوده است. از سوی دیگر، توجه به این نکته ضروری است که وجود عامل تجاری و بازرگانی صرفاً از دیدگاه اقتصادی، قابل توجه نبوده و وجود مبادلات، نقش اساسی در انتشار وجوه مختلف فرهنگی را بر عهده داشته و نقش مهمی را در فرایندهای مختلف ایفا می‌نمایند. در خصوص پراکندگی الگوهای استقرار در این محدوده، لازم است بدانیم که با وجود تفاوت اقلیمی زاگرس مرکزی با انجام بررسی در بخشی از این محدوده جغرافیایی و شناسایی محوطه‌ها، سعی گردید تا با استفاده از مدارک حاصل از بررسی زیستگاه‌ها و استقرارهای این دوران تحلیل گردند. همچنانکه اشاره شد که پس از بررسی تعداد ۳۴۰ محوطه در زاگرس مرکزی که در بردارنده آثار سفالهای اشکانی هستند، مشاهده گردید که ۹۹ محل صرفاً دارای یک دوره استقرار از دوران اشکانی هستند. تعداد ۱۰۶ استقرار دارای دو دوره استقراری، ۷۴ محل دارای سه دوره استقراری، ۳۹ محل دارای چهار دوره استقراری و صرفاً ۲۰ محل دارای پنج دوره استقراری و بیشتر از آن بوده‌اند.



نقشه ۲: پراکندگی سایت‌های اشکانی در بافت توپوگرافیک منطقه؛ بیشترین تمرکز سایتها در ارتفاع کمتر از ۱۵۰۰ متر شکل گرفته‌اند

با تحلیل این داده‌ها می‌توان استنباط نمود که قریب به یک سوم از استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی صرفاً دربردارنده یک دوره الگوی استقراری این دوران است. این روند آماری نشان‌دهنده طیف جدید استقرارهای تازه شکل گرفته این دوران هستند. مسأله، زمانی جالب‌تر می‌شود که ملاحظه کنیم این استقرارها در محل‌هایی شکل گرفته‌اند که تاکنون استقراری از دیگر دوره‌ها در آن محل، وجود نداشته و اغلب استقرارهای تک لایه‌های اشکانی - چه از زمان قبل از خود و چه دز زمان بعد از خود مورد - توجه نبوده‌اند. دلیل این موضوع با ملاحظه نقشه‌های جغرافیایی تا حدودی مشخص می‌شود. آنچه در بررسی آماری ۳۴۰ محوطه مورد بررسی در این محدوده، قابل بحث است، تابعیت الگوهای استقراری اشکانی از دوران مس و سنگ و برنز میانی و جدید (قبل از این دوران) و تابعیت الگوهای قرون میانی اسلامی از الگوهای اشکانی است. استقرارهای این دوران، اغلب روستاهای کوچکی هستند که در نزدیکی رودخانه‌ها و یا در نزدیکی جریانهای آب

یا چشمه‌ها قرار داشته‌اند و شمار روستاها در مناطق مختلف نسبت به دوران قبل به طور چشمگیری افزایش یافته است. گسترش استقرارها به نحوی است که دامنه سکونت به غارها نیز کشیده شده چنانکه در دهانه چندین پناهگاه در هلیلان این مورد مشاهده شده است؛ غارهایی که با یک خلأ طولانی از دوران زارزین تا دوره اشکانی خالی از سکونت مانده‌اند، در دهانه و اطراف آنها شواهد سفالی گسترده‌ای دیده می‌شود. در ارتباط با پراکنش استقرارها، یک نکته اساسی قابل ذکر، اینکه از نظر بهره‌گیری از منابع طبیعی، بیشترین استقرارها در دشت و اطراف زمینهای کشاورزی و استقرارهای کوهستان، نزدیک به منابع آب و مراتع تشکیل یافته‌اند (نقشه ۲). در مناطق کوهستانی، هیچگونه زمینی که قابلیت کشاورزی داشته باشد دیده نمی‌شود و حتی در الگوهای معاصر استقراری تنها ساکنان مناطق را دامداران کوچ‌نشین تشکیل می‌دهند. این الگو به صراحت به مناطق ثلاث باباجانی، پاوه، مریوان و کوهستانهای مشرف به کنگاور، اسدآباد، تویسرکان و هرسین قابل تعمیم است. استقرارهای تک دوره‌ای که به صراحت می‌توان آنها را به اقوام کوچ‌رو نسبت داد، صرفاً از این دوران قابل بحث و توجه‌اند. از نظر رتبه‌بندی مکانی یک مشکل اساسی در تحلیل استقرارهای این دوران وجود دارد. این مشکل، پراکندگی داده‌های دوران اشکانی در سطح تپه‌ها و محوطه‌های وسیعی است و اغلب این استقرارها به طور موقت و فاقد معماری (استقرار دائم) هستند و داده‌های سفالی در سطح گسترده‌ای پخش شده‌اند که تحلیل و رتبه‌بندی آنها را با مشکل مواجه ساخته است.

### نتیجه‌گیری:

همچنانکه اشاره گردید، در بررسی باستان‌شناسی زاگرس مرکزی تعداد یازده شهرستان در زاگرس مرکزی، انتخاب شد و این کار با اتخاذ شیوه مکان‌نگاری و با طیف پهناگر با هدف شناسایی الگوهای استقراری و شناخت وضعیت آثار دوران اشکانی در این محدوده جغرافیایی صورت گرفت. در این بررسی‌ها در مجموع، تعداد ۶۲۳ محل شناسایی گردید که از این میزان، تعداد ۳۴۰ تپه و محوطه از دوران اشکانی تشخیص داده شدند. یکی از نکاتی که این پژوهش جستجویی نمود ایجاد ارتباطی منطقی میان دوره اشکانی و دوره‌های قبل و بعد از آن بود. بر این اساس، سفالهای حاصل از بررسی، ملاک تحقیق قرار گرفتند که با توجه به قلت کاوشهای علمی در تپه‌های این دوران و خصوصاً تپه‌هایی که تحول

دوره هخامنشی تا اشکانی را در خود دارند، به عنوان یک مانع اساسی در شناخت این دوره بود.

از سوی دیگر در خصوص پراکندگی الگوهای استقراری، پس از بررسی، تعداد ۳۴۰ محوطه در زاگرس مرکزی که در بردارنده آثار سفالهای اشکانی هستند، مشخص گردیدند که تعداد ۹۹ محل صرفاً دارای یک دوره استقراری از دوران اشکانی هستند. تعداد ۱۰۶ استقرار، دارای دو دوره استقراری، ۷۴ محل دارای سه دوره استقراری، ۳۹ محل دارای چهار دوره استقراری و صرفاً ۲۰ محل دارای پنج دوره استقراری و بیشتر از آن بوده‌اند. استفاده از این آمار و ارقام توصیفی، هرچند در مراحل اولیه چندان راهگشا نمی‌نماید، لیکن با تحلیل این داده‌ها و فاکتورهای توصیفی می‌توان به نتایج تحلیلی ارزشمندی در خصوص گسترش استقرارها و جوامع کوچ رو در دوران اشکانی نسبت به دوره‌های قبل و حتی بعد از خود اشاره نمود، به نحوی که در زاگرس مرکزی شاهد نوعی گسترش بی‌رویه جمعیتی یا به نوعی انفجار جمعیتی و به تبع آن کمبود منابع اولیه خصوصاً برای دامداران مواجه هستیم که گروه‌هایی از این اقوام را برای اولین بار به سمت مناطق کوهستانی و صعب‌العبور ولیکن خالی از سکنه هدایت می‌نماید. جالب، این است که حداقل در بخشی از این مناطق در دوران سلاجقه در قرون چهارم و پنجم هجری، منابع تاریخی اشاره به حرکت یک جمعیت ایلاتی به ایران از آسیای میانه دارند که احتمالاً این تجربه تاریخی از دوران اشکانیان به کوچ‌نشینان متأخر منتقل گردیده است.



منابع:

- ۱- بورشالا، ر. شوش؛ بازار کشاورزی یامنزلگاه بازرگانی عمده شوش و شوشان در امپراطوری‌های بزرگ، در شوش و جنوب غربی ایران، به کوشش ژنیوس دلفوس و کنت، ترجمه‌هایده اقبال، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۲- پرو، ژ. شوش در دوره هخامنشی، در شوش و جنوب غرب ایران (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم ق. م. تا یورش مغول)، به کوشش ژنیوس دلفوس و کنت، ترجمه‌هایده اقبال، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ۳- ساخت، ر. فرهنگهای تاریخی اولیه، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۴- فیض‌خواه، الگوی استقراری آهن IV در آذربایجان بر اساس بررسی روشمند تپه‌های هلاکو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۵- لوین، عصر آهن، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۶- محمدی‌فر، و صراف، «نگاه به شیوه تدفین گور خمره‌ای در حاشیه غربی زاگرس مرکزی (مریوان)»، مجله مطالعات ایرانی، دانشگاه کرمان، ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۷- مفیدی نصرآبادی، گزارش بررسی‌های سطح‌الارضی جهت شناخت بافت تاریخی چغازنبیل در منطقه، قسمت اول سیستمهای استقرار جمعیتی در حوضه چغازنبیل، پروژه مرمت و حفاظت چغازنبیل، ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۸- ملازاده، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانا، پایان‌نامه دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۳ ه. ش.
- ۹- نیکنامی، کمال‌الدین، «ارائه مدل برای تخمین و سنجش بسندگی اندازه نمونه و انتخاب اشکال بهینه پیمایشی در استراتژیهای بررسیهای میدانی باستان‌شناختی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۲، شماره ۱۷۳، ۱۳۸۴ ه. ش.
- ۱۰- ونکه، غرب ایران در دوره پارت و ساسانی؛ تغییر پادشاهی، در باستان‌شناسی غرب ایران، به کوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۱۱- هرینک، سفال ایران در دوران اشکانی، ترجمه حمیده چویک، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.

12- Adams, R.M. 1965. Land behind Baghdad: a history of settlement on the Diyala Plains.

Chicago: University of Chicago Press.

13- Bartl, K. and Hauser, S.R. (eds.) 1996. Continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the Early Islamic period, Berlin.

- 14- Debevoise, N.C. 1934. Parthian pottery from Seleucia on the Tigris. Ann Arbor: Michigan University Press.
- 15- Dorna Metzger, F. 1996. Hellenistic and Parthian –Roman pottery from the upper Khabur survey: a preliminary study, in: Karin Bartl and Stefan R. Hauser (eds.), continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the early Islamic period, Berlin: Dietrich Reimer Verlag, 363-371.
- 16- Hauser, S.R. 1996. The production of pottery in Arsacid Ashur in: Karin Bartl and Stefan R. Hauser (eds.), continuity and change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the early Islamic period, Berlin: Dietrich Reimer Verlag.
- 17- Helprecht, H. 1903. Exploration in Bible Land, Philadelphia.
- 18- Layard, H. 1849. Nineveh and its remains, London.
- 19- Schreiber, K. 1996. Settlement pattern analysis in: B.M. Fagan (ed.), The Oxford companion of archaeology, Oxford, 636-637.
- 20- Stronach, D. 1967. Urartian an Achaemenian tower temples, Journal of Near Eastern Studies, 26: 278-288.
- 21- Stronach, D. 1969. Excavation at Tepe Nush-I Jan, Iran, vol, VII: 1-20.
- 22- Stronach, D. 1974. Achaemenid Village I at Susa and the Persian migration to Fars, Iraq 36: 239-248.
- 23- Young, T.C. 1966. Survey in Western Iran 1961, Journal of Near Eastern studies, 25 (A): 228-239.
- 24- Young, T.C. 1967. The Iranian migration into the Zagros, Iran, 5: 11-34.
- 25- Young, T.C. 1975a. Kangavar Valley survey, Iran 13: 191-193.
- 26- Young, T.C. 1975b. An archaeological survey of the Kangavar Valley, Proceedings of the III rd Annual symposium on Archaeological Research in Iran, Tehran, 1974, 23-30.
- 27- Young, T.C. 1985. The chronology of the late third and second millennia in Central Western Iran as seen from Godin Tepe, American Journal of Archaeology, 89: 287-290.
- 28- Young, T.C. 2002. The Kangavar survey – the Iron Age, Iranica Antiqua, XXXVII: 419-436.
- 29- Young, T.C. and Levine, L. 1974. Excavation of the Godin Project: Second Progress Report, Toronto: The Royal Ontario Museum.